

داستان ضیاء نودرات

در کابل، افغانستان، در سال 1964، یک پسر چهارده ساله به نام ضیا نودرات در مؤسسه نابینایان نور ثبت نام کرد. کل قرآن را از قبل می دانست. در اصطلاح غربی، این مانند یک انگلیسی زبان است که عهد جدید را به زبان یونانی حفظ می کند، زیرا زبان عربی زبان مادری ضیا نبود. او شش پایه ابتدایی مؤسسه را در سه سال به پایان رساند.

ضیاء همزمان با شرکت در کلاس های خط بریل در مؤسسه نابینایان، به زبان انگلیسی نیز تسلط داشت. او این کار را با گوش دادن و تکرار آنچه در رادیو ترانزیستوری شنیده بود انجام داد. او با کمک یک گوش بند کوچک، برنامه هایی را شنید که از کشورهای دیگر به افغانستان می آمدند. او در نهایت شروع به پرسیدن سؤالاتی در مورد آنچه شنیده بود کرد، از جمله: "منظور شما از کفار جانشینی چیست؟" او چنین مفاهیم الهیاتی را در طول برنامه های رادیویی مسیحی مانند صدای انجیل شنیده بود که از آدیس آبابا در اتیوپی، آفریقا می آمد.

سرانجام، او با چند نفر در میان گذاشت که عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده شخصی خود پذیرفته است. آنها از او پرسیدند که آیا متوجه شده است که می توان برای این کار کشته شد، زیرا قانون اسلام ارتداد برای کسی که اسلام را ترک کند، مرگ است. او پاسخ داد: "من هزینه را حساب کرده ام و حاضرم برای مسیح بمیرم، زیرا او قبلاً برای من روی صلیب مرده است."

ضیاء سپس رهبر معنوی معدود مسیحیان افغان شد. در مؤسسه نابینایان کابل، دانشجویان او را به عنوان رئیس انجمن خود انتخاب کردند. اما سال بعد، پس از اینکه معلوم شد او مسیحی شده است، در انتخابات این سمت شکست خورد. یکی از معلمان مسیحی او به او گفت که چقدر متأسف است که او از دست داده است. او به نقل از نبی یحیی تعمید دهنده پاسخ داد که در مورد عیسی گفت: "او باید بزرگتر شود، من باید کوچکتر شوم" (یوحنا 3:30). (هدف او در زندگی این نبود که برای خود برتری طلبی کند، بلکه بندگی خاضع پروردگارش بود. پدر ضیاء گفت که قبل از ورود به مؤسسه نابینایان مثل ذغال سرد و روشن نشده بود. پس از تجربه اش در آنجا، او مانند یک زغال قرمز داغ و درخشان شده بود.

یک بار او نسخه انگلیسی بریل انجیل یوحنا را به امانت گرفت. آن را باز کرد و با انگشتانش خواند. سپس آن را برگرداند و گفت که به سؤال او پاسخ داده شده است. هنگامی که از او پرسیدند سؤالش چیست، او پاسخ داد که در یوحنا عیسی گفت: "به شما فرمان جدیدی می دهم که یکدیگر را دوست بدارید." او تعجب کرد که چرا عیسی 13:34، خداوند آن را "جدید" نامیده است، زیرا فرمان "همسایه خود را مانند خود دوست بدار" قبلاً به موسی داده شده بود. همانطور که در کتاب عهد عتیق لاویان 19:18 ثبت شده است. اما حالا فهمید. او توضیح داد که تا زمان تجسم مسیح، جهان هرگز عشق را به صورت شخصیت ندیده بود. او در ادامه بیان کرد که کتاب مقدس نشان می دهد که خدا عشق است و عیسی به عنوان خدا در جسم انسان عشقی است که مجسم شده است. این چیزی بود که دستور را جدید کرد. عیسی گفت: «به شما حکم جدیدی می دهم که یکدیگر را دوست بدارید، همانطور که من شما را دوست داشتم». عیسی در زندگی کامل خود الگویی جدید به ما داده است تا از آن پیروی کنیم.

ضیاء اولین دانش آموز نابینایی بود که به مکاتب عادی بینایی در افغانستان رفت. او در آنجا ضبط کوچکی داشت که با آن همه چیزهایی که معلمانش می گفتند را با نوار ضبط می کرد تا بتواند آن را مرور کند و آن را به طور کامل یاد بگیرد. به این ترتیب او از بین صدها دانش آموز در سطح کلاس خود رتبه یک شد. پس از سه ماه مرخصی، به کسانی که در کلاس های خود موفق نبودند، فرصتی دوباره داده شد تا در امتحانات شرکت کنند. سال بعد در این وقفه درس خواند و امتحانات را پس داد. به این ترتیب او دبیرستان را به پایان رساند و هر سال دو کلاس را به پایان رساند. ضیاء می خواست حقوق اسلام را مطالعه کند تا بتواند از مسیحیان که ممکن است به خاطر ایمانشان مورد آزار و اذیت قرار گیرند، دفاع کند. از این رو وارد پوهنتون کابل شد و با مدرک حقوق از آن فارغ التحصیل شد. او همچنین کالوین را مطالعه کرد از آنجایی که او می خواست مفاهیم این رهبر اصلاح طلبی را درک کند، مؤسسه ها در کنار آن بودند. ماموریت کور کریستوفل در آلمان به

مؤسسه نابینایان در افغانستان یک کتابخانه گسترده از کتابهای بریل به زبان آلمانی. از آنجایی که ضیا می خواست اینها را بخواند، همراه با سایر کلاس هایش به انستیتوت گوته در کابل رفت و آلمانی آموخت. او به عنوان دانشجوی برتر آنجا نیز بورسیه تحصیلی برای رفتن به آلمان گرفت.

، برای مطالعه زبان آلمانی پیشرفته زمانی که آلمانی ها متوجه شدند که او نابینا است، از این معاشرت صرف نظر کردند، زیرا برای یک فرد نابینا ترتیبات و امکاناتی نداشتند. از آنها پرسید که باید چه کار کند. آنها پاسخ دادند که او باید به تنهایی سفر کند و از خودش مراقبت کند. وقتی او قبول کرد که این کار را انجام دهد، در نهایت او را پذیرفتند. در حالی که در آنجا با دانشجویان برتر مؤسسه گوته در سراسر جهان تحصیل می کرد، در این دوره پیشرفته نیز رتبه اول را داشت.

ضیاء همچنین عهد جدید را از فارسی ایرانی به گویش دانی افغانی خود ترجمه کرده است. این مطلب توسط انجمن کتاب مقدس پاکستان در لاهور منتشر شده است. چاپ سوم آن توسط دانشگاه کمبریج منتشر شد. مطبوعات در انگلستان در سال 1989. او همچنین به عربستان سعودی سفر کرد و در یک مسابقه حفظ قرآن برنده شد. داوران مسلمان به قدری متحیر و به چالش کشیده شدند که یک سخنران غیر عربی مقام اول را به دست آورد و جایزه دیگری را نیز به بهترین عرب در این مسابقه اهدا کردند.

از آنجایی که دانشجویان نابینای مختلف مانند ضیاء مسیحی شده بودند، در ماه مارس سال 1973 دولت مسلمان در افغانستان دستور کتبی مبنی بر بستن دو مؤسسه برای نابینایان، که یکی در کابل و دیگری در هفتصد مایلی غرب در هرات بود، فرستاد. به تمامی معلمان نابینایان خارج از کشور به همراه خانواده هایشان دستور داده شد تا ظرف یک هفته افغانستان را ترک کنند.

هنگامی که این معلمان فداکار رفتند، خدا از اشعیا 42:16 به آنها وعده داد: "من نابینایان را از راه هایی که نمی شناسند هدایت خواهم کرد، آنها را در مسیرهای ناآشنا هدایت خواهم کرد، تاریکی را در برابر آنها به نور تبدیل خواهم کرد و آنها را به وجود خواهم آورد. جاهای ناهموار هموار. اینها کارهایی است که من انجام خواهم داد، آنها را رها نخواهم کرد." پس از آن دولت مسلمان ساختمان کلیسای مسیحی در کابل را پس از آن که قبلاً داده بود، ویران کرد. مجوز ساخت آن پرزیدنت آیزنهاور در سفرش به افغانستان در سال 1959 از پادشاه ظاهرشاه اجازه ساخت این ساختمان را درخواست کرده بود، زیرا مسجدی در واشنگتن دی سی برای دیپلمات های مسلمان آنجا ساخته شده بود و دیپلمات های مسیحی و سایر مسیحیان به مکانی برای عبادت نیاز داشتند. یک مبنای متقابل در کابل. مسیحیان از کشورهای سراسر جهان در ساخت آن مشارکت داشتند. در آن وقف، سنگ بنای حکاکی شده در سنگ مرمر زیبای آلاباستر افغانستان چنین نوشته شده بود: "به جلال خداوندی که ما را دوست دارد و با خون خود ما را از گناهان ما رها کرده است" این ساختمان به عنوان "خانه دعا برای همه ملت عیسی"، AD، ظاهر شاه، 17 مه 1970 HM ها "در زمان سلطنت وقف شده است. از خود مسیح سنگ بنای اصلی است." هنگامی که سربازان وارد شدند و شروع به کوبیدن دیوار بین خیابان و اموال کلیسا کردند که مقدمات تخریب آن بود، یک تاجر مسیحی آلمانی به آنجا رفت. شهردار کابل که دستور داده بود و گفت: اگر حکومت شما به آن خانه خدا دست بزنند، خداوند حکومت شما را ساقط می کند. ثابت شد که این یک پیشگویی است. سپس شهردار نامه ای به جماعت فرستاد و به آنها دستور داد که کلیسا را برای تخریب بدهند، زیرا این بدان معناست که دولت مجبور به پرداخت غرامت نخواهد بود. آنها پاسخ دادند که نمی توانند آن را به کسی بدهند زیرا متعلق به آنها نیست. به خدا تقدیم شده بود. همچنین افزودند که اگر دولت آن را بگیرد و نابود کند، در پیشگاه خداوند پاسخگو خواهد بود. پلیس، کارگران و بولدورها برای تخریب کلیسا اعزام شدند. جماعت به جای مخالفت، به آنها چای و کلوچه تعارف کردند. مسیحیان در سراسر جهان دعا کردند و بسیاری از آنها به سفارت های افغانستان در کشورهای مختلف نامه نوشتند. بیلی گراهام و دیگر رهبران مسیحی جهان بیانیه ای را امضا کردند و آن را برای پادشاه فرستادند.

در 17 ژوئیه 1973 تخریب ساختمان کلیسا کامل شد. همان شب، دولت افغانستان که مسئول ویرانی بود در یک کودتا سرنگون شد. افغان ها که به سرعت در رویدادها شگون می بینند، می گویند که عیسی مسیح از آسمان نازل شد و حکومت را سرنگون کرد، زیرا دولت کلیسای او را سرنگون کرده بود. افغانستان 227 سال پادشاهی بود. در آن شب این کشور تحت ریاست جمهوری داوود به جمهوری تبدیل شد. در سال 1978 این دولت توسط یک کودتای کمونیستی سرنگون شد و به دنبال آن حمله روسیه درست پس از کریسمس در سال 1979 انجام شد. میلیون ها افغان مجبور شدند کشور خود را به عنوان پناهنده ترک کنند. یکی از آنها شنیده شد که می گفت: "از زمانی که دولت ما آن کلیسای مسیحی را ویران کرد، خداوند کشور ما را قضاوت می کند."

در زمان کمونیست ها، انستیتوت نابینایان در کابل بازگشایی شد و ضیاء مسئولیت آن را بر عهده گرفت. او کار خوبی در سازماندهی مجدد آن انجام داد. سپس او را برای پیوستن به حزب کمونیست تحت فشار قرار دادند. او قبول نکرد یکی از مقامات به او گفت که اگر نپیوندد ممکن است کشته شود. او پاسخ داد که از کشته شدن نمی ترسم و از کمونیست پرسید که آیا آماده مرگ است؟ سرانجام ضیاء به اتهامات واهی دستگیر و در زندان سیاسی پولی چرخه خارج از کابل قرار گرفت و هزاران نفر در آنجا اعدام شدند. در زندان گرمایی وجود نداشت تا زندانیان را از هوای سرد زمستان حفظ کند. او مجبور شد با پالتوش روی زمین گلی یخ زده بخوابد. زندانی در کنار او از سرما می لرزید، زیرا او حتی یک ژاکت نداشت. ضیاء می دانست که یحیی تعمید دهنده گفته بود: "کسی که دو کت دارد باید با کسی که لباس ندارد شریک شود" (لوقا 3: 11). (او تنها کت خود را درآورد و به همسایه داد. از آن پس، خداوند به طور معجزه آسای او را هر شب گرم نگه می داشت. طوری خوابید که گویی یک تسلی دهنده بالای سرش است. در زندان، کمونیست ها برای شستشوی مغزی ضیاء تحت درمان شوک قرار دادند. سوختگی برق جای زخم روی سرش به جا گذاشت. اما او تسلیم نشد. وقتی در زندان به او فرصت خواندن روسی داده شد، او به این زبان نیز تسلط یافت. کمونیست ها سرانجام او را در دسامبر 1985 آزاد کردند. سپس دولت مسلمان ساختمان کلیسای مسیحی در کابل را پس از اینکه قبلاً اجازه ساخت آن را داده بود، ویران کرد. پرزیدنت آیزنهاور در سفرش به افغانستان در سال 1959 از پادشاه ظاهرشاه اجازه ساخت این ساختمان را درخواست کرده بود، زیرا مسجدی در واشنگتن دی سی برای دیپلمات های مسلمان آنجا ساخته شده بود و دیپلمات های مسیحی و سایر مسیحیان به مکانی برای عبادت نیاز داشتند. یک مبنای متقابل در کابل. مسیحیان از کشورهای سراسر جهان در ساخت آن مشارکت داشتند. در آن وقف، سنگ بنای حکاکی شده در سنگ مرمر زیبای آلاباستر افغانستان چنین نوشته شده بود: "به جلال خداوندی که ما را دوست دارد و با خون خود ما را از گناهان ما رها کرده است" این ساختمان به عنوان "خانه دعا برای همه ملت عیسی"، AD ظاهر شاه، 17 مه 1970 HM ها "در زمان سلطنت وقف شده است. از هنگامی که سربازان وارد شدند و شروع به کوبیدن دیوار بین خیابان و ملک کلیسا کردند که مقدمات تخریب آن بود، یک تاجر مسیحی آلمانی نزد شهردار کابل که دستور داده بود رفت و گفت: "اگر دولت شما به آن خانه خدا دست بزند، خداوند حکومت شما را ساقط خواهد کرد".

این بدان معناست که دولت مجبور به پرداخت غرامت نخواهد بود. آنها پاسخ دادند که نمی توانند آن را به کسی بدهند زیرا متعلق به آنها نیست. به خدا تقدیم شده بود. همچنین افزودند که اگر دولت آن را بگیرد و نابود کند، در پیشگاه خداوند پاسخگو خواهد بود.

پلیس، کارگران و بولدورها برای تخریب کلیسا اعزام شدند. جماعت به جای مخالفت، به آنها جای و کلوچه تعارف کردند. مسیحیان در سراسر جهان دعا کردند و بسیاری از آنها به سفارت های افغانستان در کشورهای مختلف نامه نوشتند. بیلی گراهام و دیگران رهبران مسیحی جهان بیانیه ای را امضا کردند و آن را برای پادشاه فرستادند.

در 17 ژوئیه 1973 تخریب ساختمان کلیسا کامل شد. همان شب دولت افغانستان

ضیاء پس از آزادی از زندان، پیدایش 12: 1-3 را در کتاب مقدس بریل خود خواند، "خداوند به ابرام گفت": کشور، قوم و خاندان پدرت را رها کن و به سرزمینی برو که به تو نشان خواهم داد. برکت بده.. و نعمت خواهی بود من برکت دهنندگان تو را برکت می دهم و هر که تو را نفرین کند، نفرین خواهم کرد. و همه مردم روی زمین از طریق تو برکت خواهند یافت". ضیاء احساس کرد که خداوند او را فرا می خواند تا افغانستان را ترک کند و به عنوان مبلغ به پاکستان برود. بنابراین با یکی از دوستانش که یک گدای کور بود تماس گرفت. سپس لباس های ژنده پوش بر تن کرد. راه خروج آنها از کشور، او به دوستش اجازه داد تا تمام صحبت هایش را انجام دهد، در نتیجه هویت خود را از کشف توسط سربازان پنهان می کند. بدین ترتیب آنها توانستند از پاسگاه های شوروی در امتداد شاهراه اصلی کابل عبور کنند. دوازده روز طول کشید تا آنها 150 مایل را تا گذرگاه خیبر طی کردند و سپس به داخل پاکستان

پس از ورود ضیاء به پاکستان، به او فرصتی داده شد تا برای مطالعه عبری به ایالات متحده سفر کند، زیرا او همچنین در حال کار بر روی ترجمه عهد عتیق به زبان دانی خود بود. او رد کرد

او گفت که در میان پناهجویان افغان کارهای زیادی برای انجام دادن دارد که نمی تواند آنجا را ترک کند. او برای آنها موسسه ای برای نابینایان راه اندازی کرد. او زبان اصلی پاکستان یعنی اردو را با موعظه به این زبان به زبان مسیحی آموخت

برای کودکان تکمیل کرد Dan i کلیساها او همچنین کتابی از داستان های عهد جدید را در

در 23 مارس 1988، ضیاء توسط یک گروه مسلمان متعصب به نام هیسب اسلامی ("حزب اسلام") ربوده شد و به دلیل آشنایی با زبان انگلیسی، یک جاسوس کا.گ.ب یا خاد به دلیل دانستن زبان روسی متهم به مأموریت سیا شد، و مرتد از اسلام چون مسیحی بود. او ساعت ها با چوب کتک خورد. یک فرد بینا می تواند در هنگام وارد شدن ضربه پراتزی بگیرد و تکان بخورد. اما یک فرد نابینا نمی تواند چماق در حال آمدن را ببیند و بنابراین تمام قدرت را بدست می آورد، حتی مانند شکنجه ای که عیسی مسیح خداوند تجربه کرد.

هنگامی که چشمان او را بسته بودند و سپس ضربه زدند (لوقا 22:64). (همسر و سه دخترش توانسته بودند از افغانستان خارج شوند و در زمان ربوده شدن او با او در پاکستان بودند. کمی بعد همسرش پسری زیبا به دنیا آورد که بسیار شبیه پدرش است. هیچ کس نمی داند که آیا ضیاء هرگز شنیده است که او پسری دارد یا خیر. آخرین کلمه، اگرچه کاملاً قطعی نیست، این است که هیسب اسلامی ضیاء را به قتل رساند. قبل از ربوده شدن، به یکی از دوستانش گفته بود که اگر این گروه او را دستگیر کنند، او را خواهند کشت. همین حزب، دو مسیحی پاکستانی را در حال بردن وسایل کمکی به نیازمندان افغان گرفتار و آنها را شکنجه کرد. قبل از رها کردن آنها، یکی از ربوده شدگان گفت: «ما شما را همانطور که ضیا نودرات را کشتیم، نمی کشیم.» علاوه بر این، یک خبرنگار خبری افغانستان در مرز شمال غربی پاکستان ادعا می کند که شواهدی در دست دارد که نشان می دهد هیسبه اسلامی ضیا را در یک حمله به قتل رسانده است. راه بی رحمانه اعلامیه جهانی بشر سازمان ملل متحد

"حقوق در ماده 13 می گوید: هر کس حق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب و آزادی ابراز مذهب یا عقیده خود را دارد داستان ضیاء داستان نقض حقوق بشر است. ضیاء از آزادی محروم شده و احتمالاً به خاطر آن شهید شده است ایمان او او قبل از دستگیری از یکی از دوستان مسیحی خواست که اگر برایش اتفاقی بیفتد، دوستش از خانواده اش مراقبت کند. دوست پاسخ مثبت داد، غافل از اینکه مدت کوتاهی بعد ضیا را ربوده اند. او توانست ترتیبی دهد که همسر ضیاء و دو فرزندش به آمریکای شمالی بیاورند.

خداوند یک نظام اعتقادی را به مردم تحمیل نمی کند. او به آنها آزادی انتخاب داده است. بنابراین، یک رژیم یا گروه زمینی چه حقی دارد که نظام اعتقادی خاصی را تحمیل کند؟ دعای ما این است که دولت جدید افغانستان به آزادی مذهب که اساس همه آزادی های دیگر است احترام بگذارد. یک ضرب المثل افغانی وجود دارد که این حقیقت را ثابت می کند، زیرا در دان، زبان اصلی کابل، چنین می گوید: «ایسدی بدین خُذ، موسی بدین خُذ.» (از موسی ("مال آنهاست")

عیسی نبوت کرد: «زمانی می آید که هر که شما را بکشد، گمان خواهد کرد که به خدا خدمت می کند» (یوحنا 16:2). «پس از رستاخیز، به پیروان خود دستور داد:» حتی تا سرحد مرگ وفادار باشید، تاج حیات را به شما خواهم داد (مکاشفه 2:10). (اگر ضیاء برای مسیح کشته شده باشد، به پاداش ابدی خود رفته است. و همه مانند ایمان گرانبها روزی او را خواهند دید. همانطور که کتاب مقدس وعده می دهد، "و ما همیشه با خداوند خواهیم بود") "اول تسالونیکیان 4: 17 ب (سپس ما می توانیم داستان کامل زندگی وقف شده ضیا را بیاموزیم.

دکتر جان اتان گوفورث -

از زمان مرگ ضیاء نودرت، افغانستان عزیز او رنج های عظیمی را متحمل شده است. میلیون ها نفر کشته یا مجروح شده اند، فقر زمین را فرا گرفته است و ما در جریان بازسازی هستیم.

- با توجه به نیازهای گسترده مردم افغانستان در اینجا چند پیشنهاد عملی وجود دارد.
1. اسپانسر یک کودک با مبلغ 20 پوند در ماه برای دریافت آموزش در یکی از مدارس ما.
 2. اسپانسر یک خانواده برای 30 پوند در ماه بسیاری از افغان ها فاقد منابع غذایی اولیه هستند و همچنین از. بیماری کووید رنج می برند.
 3. از ترجمه کتاب های خوب برای خدمت به کلیسای افغانستان زیرزمینی و ایجاد ایمان آنها حمایت مالی کنید.
 4. از وصیت نامه خود در مورد تهیه شرط بخواهید.

EEF.